

دانلود مقاله ماتریالیسم

جهت مشاهده [دانلود مقاله ماتریالیسم](#) به پایین همین صفحه مراجعه نمایید

تعداد صفحات : 38 صفحه

برای دریافت اینجا کلیک کنید

فرمت WORD قابل ویرایش



ماتریالیسم

موضوع بحث ، علل گرایش به مادیگری (ماتریالیسم) است . اول باید مادیگری (ماتریالیسم) را که موضوع بحث امروز ماست ، از نظر اصطلاح متداول فعلی تعریف کنیم و حدود آن را بیان نماییم ، سپس وارد بحث شویم . واژه ماتریالیسم استعمالات مختلفی دارد که همه آنها - اکنون که درباره علل گرایش به ماتریالیسم بحث میکنیم - نمی تواند موضوع بحث ما باشد . مثلا گاهی ماتریالیسم میگویند و مراد مکتب اصالت ماده است ، اما به این معنی که ماده يك امر اصیل و يك امر واقعی در جهان هستی است ،

نه يك امر فرضی و ذهنی و نمایشی و ساخته ذهن ، در مقابل ایدهآلیسم که منکر واقعیت ماده است و آن را مخلوق ذهن بشر میداند . اگر ماتریالیسم را به این معنی بگیریم باید همه الهیون را - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - ماتریالیست بخوانیم ، زیرا اینها همه ماده را که واقعیتی است در بستر زمان و مکان ، و حقیقتی است متغیر و متحول و متکامل و محسوس و ملموس ، امری عینی و ماورای ذهنی و ذی اثر میدانند . مادی بودن و ماتریالیست بودن به این معنی با مسأله خدا و توحید منافاتی ندارد ، بلکه عالم ماده و طبیعت به

عنوان يك واحد " کار " و يك واحد " مصنوع " ، بهترین وسیله برای

شناسایی خداوند است . اراده حکیمانه خداوند در جریان همین تحولات مادی

کشف میشود . قرآن کریم پدیدههای مادی را به عنوان آیات الهی یاد می کند . و گاهی این کلمه استعمال میشود و مراد از آن انکار موجود ماورای ماده

است ، یعنی مکتب انحصار ، مکتبی که هستی و نظام وجود را در انحصار ماده میداند و هستی را در چهارچوب آنچه در تغیر و تبدل است و در بستر زمان و مکان واقع است محدود و محصور میکند و آنچه را که از چهار دیواری تغیر و تبدل و احساس و لمس بشر بیرون است ، منکر است و معدوم و نیست میپندارد . اکنون بحث ما پیرامون علل گرایش به این مکتب یعنی مکتب انحصار است که چطور شد گروهی از بشر طرفدار انحصار گشتند و به مکتب نفی گراییدند و در صد انکار خدا برآمده ، بیرون از جهان ماده را نیست پنداشتند .

آیا انسان بالفطره الهی است یا مادی ؟

طرح این بحث به این کیفیت که علل گرایشهای مادی چیست ، طبعا نمودار این است که ما مدعی هستیم انسان بالطبع نمی بایست گرایش مادی پیدا کند ، مادیگری يك جریان مخالف طبیعت و فطرت انسان است و

چون برخلاف اصل است ، باید به جستجوی علت آن پرداخت و از سببی که آن را برخلاف اصل و قاعده به وجود آورده کاوش نمود . و به عبارت سادهتر ، اعتقاد به خدا حکم سلامت را دارد و گرایش مادی حکم بیماری را . هیچ گاه از سر سلامت نباید پرسید ، زیرا سلامت بر طبق مسیر و جریان طبیعی نظام خلقت است ، اما اگر دیدیم فردی یا جمعیتی بیمارند ، آنجا باید پرسید : چرا این افراد بیمار شدند ؟ چه موجباتی سبب بیماری آنها شده است ؟ .

این نظر ما درست بر خلاف آن است که در کتب " تاریخ ادیان " معمولا اظهار نظر میکنند . نویسندگان آن کتب غالبا به دنبال این میگردند که چرا بشر گرایش دینی پیدا کرد ؟ از نظر ما گرایش دینی نیازی به پرسش ندارد . آن ، کشش فطرت است ، بلکه باید کاوش کرد که چرا بشر گرایش به بی دینی پیدا کرد ؟ فعلا نمیخواهیم این بحث را دنبال کنیم که آیا دینی بودن يك امر طبیعی است و بی دینی امری غیر طبیعی و یا برعکس است ؟ زیرا از نظر موضوع بحث اصلی ، ضرورتی نمیبینیم . .

البته این مطلب را باید توجه داشت که مقصود این نیست که چون گرایش توحیدی يك گرایش فطری و طبیعی است ، آنگاه که در سطح تعلقات علمی و فلسفی طرح میشود هیچ گونه سؤالی به وجود نمی آورد . خیر ، مقصود این نیست . این مسأله مانند هر مسأله دیگر هر چند مورد تأیید يك غریزه فطری باشد ، آنگاه که در سطح تعقل طرح میشود ، طبعاً سؤالات و اشکالات و شکوک و شبهاتی برای مبتدی به وجود میآورد و راه حل‌های لذت بخشی هم در همان سطح دارد . علیهذا ما نمی خواهیم شکوک و شبهاتی که واقعا برای افرادی پیش میآید نادیده بگیریم و یا آنها را ناشی از خبث طینت و سوء سریره آنها بدانیم . خیر ، چنین نیست . پیدایش شکوک و شبهات در این زمینه آنگاه که بشر میخواهد همه مسائل مربوط به این

موضوع را حل کند ، يك امر طبیعی و عادی است و همین شکوک است که محرك بشر به سوی تحقیق بیشتر است . و لهذا ما این نوع شکوک را که منجر به تحقیق بیشتر میشود ، مقدس می‌شماریم ، زیرا مقدمه وصول به یقین و ایمان و اطمینان است . شك آنگاه بد است که به صورت وسواس درآید و آدمی را به خود سرگرم کند ، آنچنانکه میبینیم بعضی افراد از اینکه میتوانند مسائل تردید کنند لذت میبرند و آخرین منزل سیر فکری خود را تردید و دو دلی میدانند . این حالت ، حالت بسیار خطرناکی است ، برخلاف حالت اول که مقدمه کمال است . لهذا مکرر گفته‌ایم که شك ، گذرگاه خوب و لازمی است اما توقفگاه و سر منزل بدی . بحث ما اکنون درباره افراد یا گروههایی است که شك را توقفگاه و آخرین منزل خویش ساختند . به عقیده ما ماتریالیسم هر چند خود را يك مکتب جزمی معرفی میکند ، ولی جزء مکاتب شك است . منطق قرآن نیز درباره اینها همین است . قرآن میگوید : " حداکثر این است که دچار برخی شکوک و ظنون هستند ، ولی در عمل ، آن را به صورت جزم و علم و یقین در میآورند " .

سابقه تاریخی

این طرز تفکر چیز تازه و جدیدی نیست . نباید پنداشت که پیدایش این طرز تفکر از نتایج تحولات علمی و صنعتی جدید است و در یکی دو قرن اخیر برای اولین بار به وجود آمده است ، مانند بسیاری از نظریات علمی که در دورانهای قبل نبود و سپس بشر بر آنها دست یافت . نه ، مسلماً گرایش مادی بشر پدیده مخصوص قرنهای اخیر نیست ، بلکه از جمله افکار بسیار قدیمی است . در تاریخ فلسفه میخوانیم که بسیاری از فلاسفه یونان باستان ، قبل از دوران سقراط و نهضت فلسفی او ، مادی بوده و ماورای ماده را انکار میکردند . در میان مردم جاهلیت مقارن زمان بعثت نیز گروهی چنین فکری داشتند و قرآن در مقام مبارزه با آنها برآمده ، سخنان را نقل و انتقاد میکند :

«و قالوا ما هي الا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا الا الدهر .

و گفتند : زندگی نیست جز همین زندگی دنیای ما . میمیریم و زنده میشویم و نمی میراند ما را جز دست روزگار . این جمله که قرآن از مردمی نقل میکند ، هم انکار خدا را در بر دارد و هم انکار معاد را .

ماتریالیسم در دوره اسلامی

کلمه " دهر " یعنی روزگار . به مناسبت همین آیه و همین کلمه که در این آیه آمده است ، در دوره اسلامی افرادی را که منکر خدا بودند ، " دهری " میگفتند . در دوره اسلامی به افرادی برخورد میکنیم که دهری و مادی بوده‌اند ، خصوصا در دوران عباسیان که فرهنگها و روشهای مختلف فلسفی وارد جهان اسلام شد . به واسطه آزادی فکری که در آن دوره برای افکار علمی و فلسفی و دینی (البته تا حدودی که با سیاست عباسیین تضاد نداشت) وجود داشت ، رسماً عدهای به عنوان مادی مسلک و منکر خدا شناخته میشدند . این عده با مسلمانان و سایر پیروان ادیان و معتقدین به خدا مباحثه و مجادله میکردند و دلایل خود را بازگو مینمودند و به دلایل اهل توحید ایراد میگرفتند و بالاخره میگفتند و میشنیدند و آزادانه عقاید خود را ابراز میداشتند . تاریخچه اینها در متن کتب اسلامی ثبت شده است . افرادی در زمان امام صادق (علیه السلام) در مسجد پیغمبر (ص) جلسه میکردند و از این نوع سخنان میگفتند . کتاب توحید مفضل زائیده یکی از

این جریانهاست . یکی از اصحاب امام صادق (ع) به نام مفضل بن عمر میگوید : در مسجد پیغمبر نماز خواندم و سپس در اندیشه فرو رفتم و درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و عظمت آن حضرت فکر میکردم . در همان حال عبدالکریم بن ابی العوجاء که به اصطلاح آن وقت زندیق بوده است آمد و به فاصله دورتری نشست . سپس یکی دیگر از هم مسلکان وی آمد . دو نفری شروع کردند به کفر گفتن ، یعنی خدا را انکار کردند و پیغمبر را فقط به عنوان يك مفکر و نابغه بزرگ نه به عنوان فرستاده خدا و مبعوث از جانب او و به عنوان کسی که از مبدئی غیبی وحی تلقی میکرده است یاد کردند . میگفتند او نابغهای بود که افکارش را به صورت وحی عرضه داشت تا بتواند در مردم نفوذ کند ، و الا نه خدایی هست و نه وحیی و نه قیامتی . مفضل از شنیدن سخنان آنها سخت ناراحت شد و به آنها ناسزا گفت . سپس به محضر امام صادق (علیه السلام) آمد و جریان را به عرض رسانید حضرت او را دلداری داد و فرمود من تو را مجهز میکنم به سخنانی که بتوانی با آنان مواجه شوی و سخنانشان را جواب گویی . سپس امام صادق (علیه السلام) در چند جلسه طولانی تعلیماتی به مفضل داد ، مفضل نوشت و به این ترتیب کتاب توحید مفضل به وجود آمد .

ماتریالیسم در قرون جدید

چنانکه میدانیم در قرنهای هجدهم و نوزدهم ، ماتریالیسم به صورت يك مکتب درآمد ، و حال آنکه در گذشته اینچنین نبوده است و آنچه به بعضی مکاتب یونان قدیم نسبت میدهند ، اساس درستی ندارد. معمولا تاریخ فلسفه نویسها خودشان فلسفه نمی دانند و چون بعضی کلمات از برخی فلاسفه در مورد قدم زمانی ماده و یا چیزی از این قبیل میبینند ، خیال میکنند لازمه این فکر ، انکار خدا و ماورای طبیعت است . از نظر ما ثابت نیست که قبل از قرون جدید مکتبی مادی وجود داشته است ، بلکه قبلا فقط گرایشهای فردی به سوی مادیگری در یونان و غیر یونان وجود داشته است و همین است که برای بسیاری این احتمال را به وجود آورده است که شاید پیدایش ماتریالیسم به صورت يك مکتب ، رابطه مستقیم با علم و پیشرفتهای علمی دارد . خود ماتریالیستها البته بسیار میکوشند که مطلب را به همین صورت جلوه دهند و دیگران را به این مطلب مدعن نمایند که علت نضح و رواج

ماتریالیسم در قرون هیجده و نوزده ، طلوع نظریات علمی بوده و توسعه علم ، بشر را به این سو کشانده است . این مطلب به شوخی نزدیکتر است تا به يك حقیقت جدی .

گرایش مادی از دورانهای باستان ، هم در طبقات دانشمند بوده و هم در طبقات جاهل . در دوره جدید نیز

همین طور ، در تمام طبقات افرادی مادی پیدا میشوند ، همچنانکه در تمام طبقات و قشرها خصوصا در طبقه دانشمند گرایشهای الهی و معنوی و ماوراء الطبیعی وجود دارد . اگر مطلب به این منوال بود که ماتریالیستها میگویند ، باید به همان نسبت که علم پیشروی کرده است و دانشمندان بزرگ در جهان پیدا شدهاند ، گرایشهای مادی در تیپ دانشمند بیشتر باشد و افراد هرچه دانشمندتر باشند مادیت‌تر باشند ، و حال اینکه واقعیت خلاف آن را نشان میدهد .

امروز ما از يك طرف افرادی معروف و مشهور را میبینیم مانند راسل که تا حدود زیادی خود را ماتریالیست نشان میدهند . وی میگوید : بشر مولود عواملی است که در ایجاد او تدبیری به کار نرفته و غایتی در نظر گرفته نشده است . اصل بشر ، نمو و حتی عواطف او چون آرزو ، ترس ، عشق و عقیده چیزی جز مظهر تلفیق تصادفی اتمهای مختلف نیست ”

راسل به این ترتیب وجود نیروی شاعر و مدبر حاکم بر جهان را انکار میکند ، هرچند گاهی در بعضی گفتههای خود ، خود را شکاک و ” لا ادري ” قلمداد میکند .

از طرف دیگر ، اینشتاین نابغه علمی قرن بیستم را میبینیم که درست در جهت خلاف نظر راسل ، نظر میدهد و میگوید : در عالم مجهول ، نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود اوست ” .

آیا میتوان گفت راسل با مفاهیم علمی امروز آشناست ، اما اینشتاین آشنا نیست ؟ ! یا فلان فیلسوف قرن هیجدهم یا نوزدهم با مفاهیم علمی زمان خویش آشنا بوده اما پاستور خداشناس ، آشنا نبوده و جاهل بوده است ؟ آیا میتوانیم بگوئیم ویلیام جیمز ، مرد موحد بلکه عارف عصر خویش یا

برگسون و الکسیس کارل و امثال اینها با مفاهیم علمی زمان خود آشنا نبودهاند و با مقیاس هزار سال قبل فکر میکردند ، اما فلان جوان ایرانی که یکدهم آنها معلومات ندارد و به خدا معتقد نیست ، با مفاهیم علمی زمان خود آشناست ؟ گاهی دیده میشود دو نفر ریاضی دان ، یکی معتقد به خدا و دین است و دیگری مادی است ، یا دو نفر فیزیک دان ، دو نفر زیست شناس ، دو نفر ستاره شناس ، یکی مادی فکر میکند و دیگری الهی . پس مسأله به این سادگی نیست که بگوئیم علم آمده است و مسائل ماورای طبیعت را منسوخ کرده است . این يك سخن کودکانه است . بحثی که بیشتر باید روی آن تکیه کرد این است که چه چیز موجب گشت در اروپا ماتریالیسم به صورت يك مکتب ظهور کرد و گروندگان بسیاری پیدا کرد ، هرچند قرن بیستم برخلاف قرنهای هیجدهم و نوزدهم از پیشروی

ماتریالیسم کاست ، بلکه در این قرن نوعی شکست نصیب ماتریالیسم شد . این گرایشهای دسته جمعی ، يك سلسله علل تاریخی و اجتماعی دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد .

ما در مطالعات خود به عللی برخوردیم و همانها را در اینجا ذکر میکنیم . شاید افرادی که مطالعات بیشتری در زمینههای اجتماعی ، خصوصا در تاریخ اروپا دارند ، علل و اسباب دیگری را بشناسند . ما در اینجا محصول مطالعات خودمان را ذکر میکنیم .

ازلیت ماده

باز از جمله نمونهای نارسایی فلسفه غربی این است که خیال کردهاند نظریه ازلیت ماده با اعتقاد به خدا منافی است و حال آنکه هیچ ملازمهای میان این نظریه و انکار خداوند نیست ، بلکه حکمای الهی

معتقدند لازمه اعتقاد به خداوند ، اعتقاد به ازلیت و دوام فیاضیت او و دوام خالقیت اوست که مستلزم ازلیت خلق است .

یکی از دانشمندان روسی در مقالهای که به فارسی در یکی از مجلهها در چند سال پیش ترجمه شده بود ، نوشته بود که ابوعلی سینا در میان ماتریالیسم و ایدهآلیسم در نوسان بوده است . چرا این دانشمند درباره

ابن سینا اینچنین اظهار نظر میکند و حال اینکه یکی از مشخصات " ابن سینا " این است که در آراء و عقاید خودش به يك روش رفته است و تذبذب و تناقض در گفته‌هایش یافت نمی شود . شاید حافظه نیرومند و فوق العاده‌اش که هیچ گاه افکارش را فراموش نمی کرد ،

یکی از علل این ویژگی است . این دانشمند روسی چون دیده است ابن سینا از طرفی قائل به ازلیت ماده است و برای زمان ابتدا قائل نبوده است ، فکر کرده پس او ماتریالیست است . و از طرف دیگر دیده است که از خدا و آفرینش و علت نخستین دم میزند ، با خود فکر کرده که بوعلی به اصطلاح ایده‌آلیست است ، پس بوعلی در میان دو قطب ماتریالیسم و ایده‌آلیسم در نوسان بوده و عقیده ثابتی در این زمینه نداشته است ! آن دانشمند روسی از این جهت درباره بوعلی اینچنین اندیشیده که نظریه ازلیت ماده را با مخلوق بودن آن مخلوق بودن همه جهان منافی دانسته است ، و حال آنکه در منطق ابن سینا که مسأله " مناط نیازمندی به علت را بررسی کرده است و مناط نیازمندی به علت را ، امکان ذاتی " تشخیص داده نه حدوث ، هیچ گونه تناقضی میان این دو وجود ندارد . قبلاً مسأله " مناط نیازمندی به علت " را که از مهمترین مسائل فلسفی است و تنها در فلسفه اسلامی آن مسأله طرح شده است ، طرح کردیم و روشن کردیم که لازمه معلولیت و مخلوقیت ، " حدوث زمانی " نیست . مانعی نیست که يك موجود ، وجود ازلی و ابدی داشته باشد و در عین حال وجودش " از غیر " باشد . درباره این مسأله باز هم سخن خواهیم گفت .

خدا یا آزادی ؟

مسأله معروفی هست در فلسفه و کلام و اخلاق به نام جبر و اختیار . بحث در این است که آیا انسان در کارهای خود مجبور است و آزادی برای انتخاب ندارد ، و یا حر و آزاد و مختار است ؟ مسأله دیگری در الهیات هست به نام قضا و قدر . قضا و قدر یعنی حکم قطعی الهی در جریانات کارهای عالم و حدود و اندازه‌های آنها .

در مسأله قضا و قدر بحث در این است که آیا قضا و قدر الهی عام است و شامل همه اشیاء و جریانات است یا نه ؟ و اگر عام است ، تکلیف آزادی و اختیار انسان چه میشود ؟ آیا ممکن است که هم قضا و قدر الهی عام و کلی باشد و هم انسان نقش آزاد و مختار داشته باشد ؟ جواب این است : بلی . ما خود در رساله‌های که در همین موضوع نوشته‌ایم و با نام انسان و سرنوشت چاپ شده است ، در این باره بحث کرده‌ایم و ثابت کرده‌ایم که هیچ گونه منافات میان قضای عام الهی از يك طرف و

اختیار و آزادی انسان از طرف دیگر نیست . و البته آنچه ما در آنجا گفته‌ایم چیزی نیست که اولین مرتبه ما گفته باشم ، آنچه گفته‌ایم اقتباس از قرآن کریم است و قبل از ما دیگران اقتباس کرده‌اند ، مخصوصاً حکمای اسلامی مستوفی در این باب بحث کرده‌اند . اما امروز که به جهان اروپا مینگریم مبینیمافرادی مانند ژان پل سارتر در شش و پنج این مسأله گرفتارند و چون در فلسفه خود به مسأله انتخاب و اختیار و آزادی تکیه کرده‌اند . خدا را نمی خواهند قبول کنند . ژان پل سارتر میگوید : چون به آزادی ایمان و اعتقاد دارم نمی توانم به خدا ایمان و اعتقاد داشته باشم ، زیرا اگر خدا را بپذیرم قضا و قدر را بپذیرم و اگر قضا و قدر را بپذیرم آزادی فرد را نمی توانم بپذیرم و چون نمیخواهم آزادی را نپذیرم و به آزادی علاقه و ایمان دارم پس به خدا ایمان ندارم .

از نظر اسلام ، اعتقاد و ایمان به خدا مساوی است با اینکه انسان آزاد و مختار باشد . آزادی به معنای واقعی ، گوهر انسان است . قرآن کریم خدا را بسیار بزرگ و اراده و مشیتش را عام معرفی میکند ، ولی از آزادی نیز سخت دفاع میکند :

«هل اتی علی اعنسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا • انا خلقنا اعنسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا • انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا »

آیا بر انسان روزگاری گذشت که چیزی نبود که از آن یاد شود؟ ما او را از نطفه مخلوطی که دارای خلطها بود آفریدیم، خلطهایی که موجب استعدادهاى گونه گون بود و او را در معرض آزمایش قرار میدهیم. پس ما او را بینا و شنوا قرار دادیم و راه به او نشان دادیم، و او خود مختار است که شکرگزار باشد یا کافر نعمت.

یعنی او آزاد است، میخواهد راه صحیح را انتخاب کند و میخواهد راه کفران نعمت را انتخاب کند. باز قرآن میفرماید:

«من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا • و من اراد الاخره و سعى لها سعيها و هو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكورا • كلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك محظورا»

هر که به نعمتهای زودگذر بسنده کند، از آن نعمتها هر چه خواهیم به هر کس که خواهیم زود دهیم و سپس جهنم را برای او قرار دهیم که در آن داخل شود نکوهیده و دور از رحمت. و هر کس که خانه عاقبت خواهد و برای آن به مقدار لازم و شایسته کوشش کند و مؤمن باشد، پس اینان کوشش شان قدردانی خواهد شد. همه را آن گروه و این گروه را از بخشش پروردگارت مدد کنیم، و عطاى پروردگارت منع شدنى نیست.

آری، این است منطق قرآن. قرآن هیچ منافاتی میان قضاى عام الهى و حریت و اختیار انسان نمى بیند. از نظر برهانی و فلسفى نیز در جای خود ثابت شده است که میان ایندو منافاتی نیست. اما این فیلسوفان قرن بیستم خیال کردهاند که تنها اگر خدا را نپذیرند آزادند، آن هم بدین معنی که در این صورت میتوانند رابطه اراده خود را با گذشته و حاضر، یعنی با تاریخ و محیط، قطع کنند و با چنین اراده قطع شده از تاریخ و محیط، آینده را انتخاب کنند و بسازند، و حال آنکه مسأله جبر و اختیار به قبول و نفى خدا مربوط نیست. با قبول خدا میتوان برای اراده انسان نقش فعال و آزاد قائل شد، همچنانکه با نفى خدا نیز طبق قانون علیت عامه میتوان به فرضیه آزادى انسان ایراد گرفت، یعنی ریشه جبر و یا توهم جبر، اعتقاد به نظام قطعى علت و معلول است که هم الهى به آن معترف است و هم مادى. اگر منافاتى میان نظام قطعى علت و معلول و میان آزادى و اختیار انسان نیست همچنانکه واقعا هم نیست اعتقاد به خدا سبب نمى شود منکر آزادى بشویم. تفصیل بیشتر این مسأله را از کتاب انسان و سرنوشت بخواهید. در اینجا چند نمونه دیگر از لغزشهای فلسفى غرب را در الهیات ذکر میکنیم.

تصادف، خدا، علیت؟

برای آنکه بیشتر با طرز تفکر غربی، اعم از الهی یا مادى، درباره خدا آگاه شویم خوب است این بحث را نیز طرح کنیم:

گروهى اثبات خدا را در گرو خدشه وارد کردن بر قانون علیت و بر اصل ضرورت على و معلولى پنداشتھاند، یعنی در گرو همان چیزی که اساسى ترین پایه اثبات وجود خداوند است، نه تنها اساسى ترین پایه اثبات وجود خداوند، بلکه اساس قبول هر نظریه علمى و فلسفى است.

برتراند راسل در کتاب جهان بینى علمى فصلی باز کرده تحت عنوان "علم و دین". مسائلى در این فصل عنوان کرده که به زعم او محل برخورد علم و دین است. یکی از آنها همین مسأله است و او آن را تحت عنوان "اختیار" ذکر کرده است. علت اینکه تحت این عنوان ذکر کرده این است که در تصور غربی، اختیار و آزادى که در مورد انسان به کار برده میشود عبارت است از رهایی از قانون علیت و ضرورت على و معلولى. پس اگر قانون علیت و قانون موحیبت (قانون ضرورت على و معلولى) را

در طبیعت انکار کنیم ، در حقیقت به نوعی اختیار در مورد طبیعت قائل شده‌ایم . از این رو " راسل " این بحث را در زیر تیتراژ " اختیار " طرح کرده است .

به عقیده ما طرح این مسأله زیر این تیتراژ به نوبه خود نشانه دیگری است از اینکه تفکر غربی در این گونه مسائل در چه سطحی است . به هر حال ، راسل میگوید :

"تا این اواخر ، اگر چه حکمت کاتولیکی اصل اختیار را میپذیرفت ، با این حال میلی هم به قبول قوانین طبیعی در جهان هستی نشان میداد و این اصل فقط در مورد قبول معجزات استثناء میپذیرفت و اندکی تعدیل مییافت .

. . . یکی از مراحل رشد قابل توجهی که اخیرا در شیوه عمل پژوهشگران مذهبی حاصل شده تلاشی است برای نجات اختیار به دستگیری جهلی که نسبت به طرز سلوک اتمها دارند . . . هنوز با هیچ درجه اطمینانی نمی توان اعلام کرد که اصولا قانونی که از جمیع جهات شامل حرکات اتمها باشد ، وجود دارد یا حرکات این گونه اتمها تا اندازه‌های تصادفی است . . . در يك اتم حالات مختلفی روی میدهد که با یکدیگر توالی مستمر ندارند و با فواصل کوچکی از یکدیگر جدا میشوند . يك اتم میتواند یکمرتبه از حالتی به حالت دیگر جهش کند و از این گونه جهشها برای اتم فراوان اتفاق میافتد .

در حال حاضر قانونی وجود ندارد تا معلوم کند که در فلان موقعیت خاص ، کدام جهش روی خواهد داد و از این لحاظ گفته میشود که اتم تحت هیچ نظم و قاعده‌ای قرار نمیگیرد ، اما دارای خاصیتی است که از نظر مشابهت شاید بتوان به اختیار تعبیر کرد . ادینگتون در کتاب ماهیت جهان فیزیکی با همین امکان ، صحنه بزرگی آراسته است .

راسل آنگاه به تاریخچه " اصل عدم موجبیت " پرداخته و اضافه میکند :

"من در شگفتم از اینکه ادینگتون برای تأیید اختیار به این اصل متوسل شده باشد ، زیرا اصل مزبور به هیچ وجه نشان نمیدهد که در سیر طبیعت ، اختیار وجود دارد " آنگاه درباره این مطلب بحث میکند که آنچه از مکانیک کوانتومی نتیجه میشود ، نفی علیت نیست ، نفی اصل موجبیت (و اصل ضرورت ترتب معلول بر علت) است . میگوید :

" پس در اصل عدم موجبیت ، چیزی که نشان دهد يك واقعه فیزیکی بدون علت واقع میشود ، وجود ندارد . . . حال بر میگردیم به اتم و اختیاری که در آن پنداشته میشود . نخست باید دانست که هنوز معلوم نیست حرکت اتم کاملا سرسری باشد . ادعای قاطعیت در تأیید و یا رد این نظریه به يك اندازه غیر علمی و اشتباه آمیز است ، زیرا علم در همین اواخر به کشف این نکته نائل آمده است که اتم در حوزه عمل قوانین فیزیکی قدیم نیست و برخی فیزیکدانان با بی پروایی از همین مقدمه نتیجه گرفته‌اند که اتم اصلا در حوزه عمل " قانون " نیست . . .

آدمی تا چه اندازه باید بی پروا باشد که رو بنای حکمتی را بر مبنای جهلی بنا کند که فقط برای لحظهای قابل دوام باشد . . . بعلاوه ایرادهای علمی محضی نیز علیه ایمان به اختیار ، وجود دارد . بررسیهایی که تاکنون در مورد رفتار حیوانات یا موجودات انسانی به عمل آمده روشن کرده است که

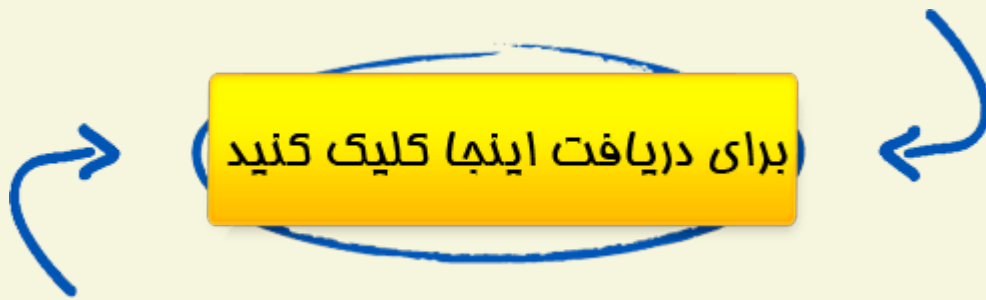
در اینجا نیز مانند زمینهای دیگر میتوان به قوانین علمی (علی ظ) دست یافت و این همان است که در تجربیات " پاولوف " آزمودیم . صحیح است که ما نمی توانیم اعمال آدمی را با هیچ درجه از کلیت پیش بینی کنیم ، لکن این موضوع تا حدی مربوط به پیچیدگی مکانیسم آدمی است و هرگز بیانگر

بی قانونی محض که باطل بودنش در همه موارد تجربی به ثبت رسیده است نیست و کسانی که مایلاند جهان فیزیکی از وجود قانون بر کنار باشد ، به نظر من نتیجه این میل خود را در نمی یابند . همه استنباط ما از جریان طبیعت بر اصل علیت استوار است و اگر طبیعت تحت لگام قانون نباشد ، مجموع چنین استنباطی نقش بر آب خواهد بود . در آن صورت ، دیگر نخواهیم توانست از چیزی که همه جوانب آن را شخصا نیازموده‌ایم ،

آگاهی داشته باشیم ، و حتی اگر جدی تر صحبت کنیم ، آگاهی ما منحصر به تجربه خود ما خواهد بود ، آن هم فقط در همان لحظه آگاهی ، چون حافظه نیز بکلی مشمول قوانین علیت است . در این صورت ، اگر ما ناتوان از این باشیم که از وجود دیگران و حتی از گذشته خود استنباط موجهی داشته باشیم ، استنباط ما درباره خدا یا هر چیز دیگری که حکمای الهی آرزوی آن را دارند ، بسی ناچیزتر خواهد بود . . .

در واقع ، هیچ دلیل قانع کننده‌ای بر این فرض وجود ندارد که حرکات اتمها تابع قانون نباشند ، زیرا فقط در همین اواخر روشهای تجربی توانسته‌اند آگاهی‌هایی از حرکات اتمهای مجرد را به دست بیاورند و هیچ بعید نیست قوانین حاکم بر این حرکات هنوز کشف نشده باشند ”
ما نظر راسل را دایر بر اینکه هیچ دلیل قانع کننده‌ای بر بی قانون بودن حرکات اتمها ارائه نشده تأیید میکنیم و بلکه مدعی هستیم محال است چنین دلیلی وجود داشته باشد یا در آینده پیدا شود . و همچنین نظر وی را درباره اینکه اگر قانون علیت در کار نباشد و جهان بی قانون باشد ، همه

استنباطهای ما درباره جهان و درباره خدا و درباره هر چیز دیگر نقش بر آب خواهد بود ، کاملاً صحیح میدانیم . آنچه راسل در پاسخ مدعیان بی قانون بودن جهان (لاقول در درون ذرات اتمی) اظهار داشته است ، همان است که حکمای الهی اسلامی در پاسخ اشاعره که میخواستند منکر ضرورت علی و معلولی بشوند اظهار داشته‌اند . ما در پاورقیهای اصول فلسفه و روش رئالیسم و در کتاب انسان و سرنوشت نظر خود را درباره این اصل بیان کرده‌ایم . ولی در اینجا نمی توانیم از اظهار



مقالات مرتبط

- [دانلود مقاله دبه](#)
- [دانلود مقاله مرگ مدرن](#)
- [دانلود مقاله چرا درباره خدا بحث میکنم](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترنس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ایران](#)
- [گت پیر ، منبع مقالات انگلیسی و فارسی](#)
- [دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی](#)